

ستم ملی

سرگذشت خونین دفاع

از هویت ملی خویش

پیدایش و ادامه ستم ملی در ایران تاریخ و ویژگی های مخصوص خود را دارد. در دوران ماقبل سرمایه داری - دورانی که شیوه تولید فنودالی و اقتصاد طبیعی شکل عمده و تقریباً فراگیر تولید اجتماعی بود - ستم ملی به معنای معاصر آن وجود نداشت و نمی توانست وجود داشته باشد. ولی با گام نهادن ایران در مرحله رشد مناسبات سرمایه داری، پدیده تمرکز اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه ایران پدیدار گشت و به موازات افزایش رشد مناسبات سرمایه داری، این تمرکز شدت بیشتری یافت. این تمرکز آغاز پیدایش ستم ملی در ایران به معنای واقعی خود بود.

تمرکز اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایران گرچه از لحاظ تاریخی در سمت تکامل جامعه قرار داشت و لذا از لحاظ تاریخی پدیده ای مثبت بود، لکن از آنجا که دارای محتوی سرمایه داری وابسته به امپریالیسم بود، از همان آغاز ماهیت **ضدخلفی** داشت. صورت بندی سرمایه داری که قاعدتاً پس از فروپاشی صورت بندی فنودالی استقرار می یابد، اصولاً تا مدتی از امکانات تاریخی همگامی با رشد و تکامل انقلابی جامعه برخوردار است. ولی با پیدایش و رشد مناسبات سرمایه داری در ایران، به علت چند ویژگی از این برهه مثبت تاریخی تا حدود زیادی محروم بود و از نخستین گام های خود، بویژه از لحاظ سیاسی و اجتماعی، اساساً نقش ضدملی و ضدخلفی بازی کرد. در ارتباط با این موضوع به چند ویژگی زیر می توان اشاره کرد:

اولا - تسریع رشد مناسبات سرمایه داری در ایران به دورانی باز می گردد که صورت بندی سرمایه داری در مقیاس جهانی وارد مرحله عالی و نهایی خود، یعنی امپریالیسم گردیده. در چنین دورانی رشد مناسبات سرمایه داری در ایران، گرچه مواضع فنودالیسم را در کشور ما متزلزل می کرد و جامعه را از یک صورت بندی به یک صورت بندی عالی تری ارتقاء می داد ولی خود نیز با روح زمان، که محتوی آن گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بود، مطابقت نداشت. این مناسبات سرمایه داری دیر رسیده، اگر از سویی علیه فنودالیسم بود، ولی از سوی دیگر علیه جنبش انقلاب و جنبش استقلال طلبی در میهن ما نیز بود.

ثانیا - رشد مناسبات سرمایه داری در ایران از همان آغاز به طور عمده بر مبنای کمپرادوریسم، یعنی دلالی برای سرمایه های استعماری و امپریالیستی قرار داشت و از استقلال سیاسی و اقتصادی محروم بود. کمپرادوریسم و وابستگی به سرمایه انحصاری امپریالیستی، که یکی از عمده ترین ویژگی های رشد سرمایه داری در ایران بود، گرچه در آغاز فقط بخش نسبتاً کوچکی از سرمایه داری در ایران را در برمی گرفت، ولی با گذشت زمان وسعت و عمق بیشتری یافت و بخش هرچه بزرگتری از سرمایه داری ایران را از اصالت محروم می ساخت. بخش هرچه بزرگتری از این سرمایه داری به جای شرکت در مبارزه برای استقلال و آزادی ملی علیه استعمار و امپریالیسم، به آورنده و حامل سلطه استعمار و امپریالیسم به ایران مبدل شد.

تمرکز اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایران، که ستم ملی یکی از پی آمدهای اجتناب ناپذیر آن بود، اینگونه ممکن شد.

ثالثا - با شرحی که در فوق داده شد، می توان به علت این امر عمیق تر پی برد که جنبش های رهایی بخش خلق های غیرفارس ایران، عکس العمل طبیعی در برابر ستم ملی

بود. مبارزه همگانی همه مردم ایران در راه استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران از یکسو و مبارزه هر یک از خلق های ستمدیده ایران علیه ستم ملی از سوی دیگر، از همان آغاز یک پیوند آلی (ارگانیک) داخلی بوجود آمد. بدیگر سخن، ما در آغاز بیداری ایران و پیدایش جنبش استقلال طلبانه میهن ما، شاهد حالت ویژه ای می شویم و آن این که، **هم مبارزه همه مردم ایران در راه استقلال و آزادی ایران و هم مبارزه یک یک خلق های غیرفارس علیه ستم ملی.**

متأسفانه هستند کسانی که پیوند آلی میان مبارزه خلق های ستمدیده ایران علیه ستم ملی و مبارزه همه مردم ایران علیه امپریالیسم را نمی بینند. برای آن که احکام مطروحه در بالا را با رخدادهای زندگی مدلل سازیم، به دو نمونه زنده از تاریخ چند دهه اخیر کردستان اشاره می کنیم:

جنبش آزادی بخش و دمکراتیک کردستان در سال های 1324 - 1325 را محمدرضا شاه و احمد قوام فقط با تصمیم و نیروی خود سرکوب نکردند، بلکه دستور و وسایل امپریالیست های آمریکا و انگلیس نیز در این جنایت تاریخی آن ها نقش اساسی بازی کرد. حکومت ملی و دمکراتیک کردستان به همراهی حکومت ملی و دمکراتیک آذربایجان، که تامین استقلال و آزادی ایران و رهای خلق از ستم اجتماعی و ستم ملی در سرلوحه برنامه آن ها قرار داشت، با حکومت آن روزی که شاه و قوام در راس آن ها قرار داشتند، پس از مذاکرات، قراردادی مرکب از 14 ماده امضاء کردند که در آن حکومت مرکزی، حکومت های ملی و دمکراتیک کردستان و آذربایجان را، پس از تعدیلاتی، به رسمیت شناخت و متعهد شد که دمکراسی موجود در کردستان و آذربایجان را در سراسر ایران تعمیم بخشد. ولی این قرارداد ضامن اجرا نداشت، زیرا حکومت مرکزی ایران همچنان در خدمت امپریالیسم بود و در داخل کشور نیز مالکان بزرگ، روحانیون، سرمایه داری تجاری و سرمایه داری نوپای صنعتی با این خودگردانی مخالف بودند.

آمریکا و انگلیس برای در دست نگاه داشتن ثروت های ایران، بویژه نفت، بازار و دیگر منابع کشور ما و تبدیل ایران به پایگاه نظامی، جاسوسی، به دولت آن روز ایران دستور دادند و یاری کردند تا جنبش های کردستان و آذربایجان را سرکوب نماید. بدین منظور **هیئت نظامی آمریکایی به فرماندهی ژنرال «گرو» و ژنرال «شوارتسکویف»**، که سابقه سال ها جاسوسی و مداخله در امور ایران را داشت، با مقدار زیادی سلاح و تانک «شرمن» و هواپیمای «دژ پرنده» به ایران گسیل داشتند و تهاجم خونین شاه و در واقع تهاجم خونین آمریکا - انگلیس - شاه را علیه کردستان و آذربایجان و سرتاسر جنبش رهایی بخش ایران سازمان دادند. جرج آلن، سفیر آن روز آمریکا در ایران، به صراحت به دولت ایران اعلام کرده بود که هر گاه این دولت جنبش های کردستان و آذربایجان را سرکوب نسازد «دولت آمریکا پرچم خود را از ایران برخواهد داشت». شاه و قوام به دستور آمریکا و انگلیس برای حفظ منافع مشترک امپریالیسم و طبقات ایرانی وابسته به آن به کردستان و آذربایجان لشکرکشی کردند. در عین حال انگلیس، دهها هزار ارتش خود را در خاورمیانه و نزدیک برای مداخله در ایران به حال آماده باش درآورده بود. اگر دستور و مداخله و شرکت مستقیم آمریکا و انگلیس نبود، هرگز شاه مخلوع و قوام یارای چنین کاری را نداشتند. بسیاری از پژوهشگران، که به تحلیل علل شکست جنبش رهایی بخش کردستان ایران در سال 1325 پرداخته اند اغلب این نکات را حذف می کنند تا آن دو جنبش را وابسته به اتحاد شوروی معرفی کنند.

یک علت بسیار مهم دیگر از علل شکست، متفرق ماندن در برابر نیروی متحد و متمرکز ارتجاع داخلی و امپریالیسم جهانی بود، که اغلب از نظر دور مانده است.